دستی نداشت که انگشتری روی آن باشد!

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید مدافع حرم سیدمحمدحسین میردوستی

■ فاطمه احمدی

مقدرات سرجای خودش، اما انسان‌ها مسیرشان را انتخاب می‌کنند. مثل شهدا و خانواده‌هایشان. اگر شهدا دل از زمین می‌کنند تا راه آسمان را پیدا کنند این راه در ابتدا در دعای مادر و لقمه حلال پدر ترسیم شده است. این راه را پدرها و مادرها با شناساندن مسیر امام حسین(ع) و تفکر اهل بیت برای فرزندانشان رسم کرده‌اند. خانواده‌های شهدا همان‌طور که شهید در دامان خود پرورش داده‌اند، می‌توانند راه آسمان را هم برای دیگران نقش بزنند. مادر شهید سیدمحمدحسین میردوستی یکی از این مادرهاست که بعد از شهادت فرزندش خود را تماماً وقف فعالیت‌های فرهنگی و روشنگری جوانان کرده است. فرزند او سیدمحمدحسین، از کودکی شاگرد ممتاز مرام حضرت عباس(ع) بود؛ همان‌طور که پدر شهید نیز از جانبازان دفاع مقدس است و محمدحسین در دامان چنین پدر و مادری پرورش یافت.

شما از فعال‌ترین مادران شهدا در زمینه فرهنگی هستید، کمی از این فعالیت‌ها برایمان بگویید.

من مسئول کارگروه مادران شهدا در بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس هستم. آنجا کارگروه‌های متفاوتی مثل خواهران و همسران شهدا هم فعال هستند که با هم در ارتباط هستیم و فعالیت‌های مختلفی انجام می‌دهیم. به عنوان مثال در دوران کرونا مسئولیت پخت غذا و پخش مواد غذایی در مناطق محروم را بر عهده داشتیم. بعد از کرونا با کمک سپاه قدس و با همراهی همسرم، خانواده‌های شهدا را سفر می‌بریم یا اگر در خانواده شهدا مشکلی باشد چه از نظر مشاوره‌ای یا از جهات دیگر سعی می‌کنیم تمام تلاش خود را برای حل مشکل آنها به کار بریم. به عنوان نمونه یکی از خانواده‌های شهدا فرزندی داشتند که دچار بیماری صرع بود. پس از پیگیری‌های متعدد از سوی من و همسرم مراجعه به پزشکان انجام شد و بعد از بهبودی فرزندشان که خانواده‌اش در زمان بیماری نذری را برای محمدحسین کرده بودند آنها نذرشان را سر مزار محمد حسین ادا کردند.

بخش دیگر فعالیت‌ها مربوط به همکاری بنده با رادیوهای مختلف است که سعی می‌کنم از تمامی خانواده‌های شهدا برای مصاحبه استفاده کنم و فقط متمرکز به چند خانواده نباشم. کار دیگری که بسیار برای من حائز اهمیت است این است که در چند سال اخیر با هماهنگی معاونت پرورشی مدارس مختلف برای صحبت از شهدا به مدارس می‌رویم تا طبق فرمایش سردار سلیمانی یاد شهدا برای نسل جوان زنده نگه داشته شود و بتوانند در زندگی‌شان از رفاقت با شهدا بهره ببرند. برای امسال هم قصد داریم از پدران شهدا در این طرح استفاده کنیم.

در صحبت‌های‌تان از اهمیت ارتباط نسل جوان با شهدا گفتید، این نکته در زندگی خود شهید تا چه اندازه پدیدار بود و کودکی ایشان چطور گذشت؟

آقا محمدحسین دو خواهر و یک برادر بزرگ‌تر از خودش دارد. فرزند آخر خانواده و متولد سیزدهم تیر ماه سال ۷۰ بود. در یک خانواده کاملاً ولایتمدار به دنیا آمد. پدرش از جانبازان و عمو و دایی او از شهدای دوران دفاع مقدس بودند. به دنیا آمدنش در این خانواده بنای شخصیت و ارتباطش با شهدا را گذاشته بود. خاطرم است در هفت سالگی با خواهرش که یک‌سال از خودش بزرگ‌تر بود، وضو می‌گرفتند و پشت سر پدرش به نماز می‌ایستادند. هر زمانی هم پدرش مأموریت بود با هم نماز می‌خواندیم. یکی از بارزترین خصوصیاتش از همان بچگی زیارت عاشورا بود. یک‌بار از او پرسیدم این همه دعا، چرا آنقدر زیارت عاشورا می‌خوانی؟ جواب داد مادر! هر کس زیارت عاشورا را زیاد بخواند شهید می‌شود. آن موقع به حرفش خندیدم و گفتم حالا کجا می‌خواهی شهید بشوی؟ سال‌ها بعد زمانی که ظهر عاشورا خبر شهادتش را دادند یاد این جمله‌اش افتادم.

دو خصوصیات پسرم که به نظر من نسبت به همسن و سالانش منحصر به فرد بود، یکی احترام به پدر و مادر و دیگری دست بخیر و کمک حال بقیه بودنش بود. مثلاً با وجود اینکه بچه بود، شب‌ها وقتی پدرش سرفه می‌کرد همیشه با یک لیوان آب بالای سر ایشان می‌رفت. زمانی ما در یک مجتمع سازمانی زندگی می‌کردیم، چون همسران‌مان اغلب مأموریت بودند، بیشتر زن‌ها کار انجام می‌دادند و محمدحسین همیشه داوطلب کمک به بقیه بود. تا جایی که اگر از همسایه‌ها کسی کاری یا کمکی نیاز داشت، با من تماس می‌گرفت تا محمدحسین را بفرستم. از همان کودکی مستقل بود. پول توجیبی‌هایش را جمع می‌کرد، وسایلی که مورد علاقه همسن و سالانش بود می‌خرید و در چهارشنبه بازار می‌فروخت.

کمی جلوتر برویم برسیم به ازدواجشان. ازدواجشان چطور اتفاق افتاد؟

۲۰ ساله و تازه جذب سپاه شده بود که متوجه شدیم به دختر عمویش علاقه‌مند شده است. به دلیل اینکه دختر عمویش ۱۰ سال از او بزرگ‌تر بود ابتدا یکسری مخالفت‌ها شد اما با هر دوی آنها که صحبت کردیم، از علاقه‌شان نسبت به هم که اطمینان پیدا کردیم رضایت دادیم. تا دو سال عقد بودند. بعد از دو سال با یک جهیزیه که از سوی خودشان تهیه شده بود در سال ۹۲ عروسی ساده‌ای برگزار کردند. سال ۹۳ صاحب فرزندی به نام محمد یاسا شدند. سال ۹۴ چند روز مانده بود به اولین سالگرد تولد پسرش که با دست شکسته از مأموریت شمال غرب برگشت و گفت می‌خواهم به سوریه بروم. دوست دارم قبل از رفتن اولین تولد پسرم را بگیرم. جشن را گرفتند و در تمام مراسم تولد چنان دوندگی داشت که من پیش خودم گفتم نکند این اولین و آخرین تولدی باشد که محمدحسین در آن حضور دارد. انگار حس مادرانه‌ام هشدار می‌داد.

مخالف سوریه رفتنش نبودید؟

نه! او همواره دنبال شهادت بود. خاطره‌ای دارم از زمانی که تازه به سپاه رفته بود. قاب عکسی درست کرد و زیرش نوشت شهید محمدحسین میردوستی. آن زمان بحث دفاع از حرم مطرح نبود. پدرش گفت چرا این عکس را درست کردی مادرت ناراحت می‌شود. محمدحسین گفت من بالاخره شهید می‌شوم شما باید آماده باشید. هیچ وقت این حرفش یادم نمی‌رود.

با توجه به اینکه محمد یاسا زمان شهادت پدرش یک‌سال بیشتر نداشت ارتباطش با او چگونه بود؟

محمد یاسا بعد از شهادت پدرش به حرف زدن و راه رفتن افتاد. من معتقد بودم پدرش را می‌بیند و ارتباطی قوی با او برقرار کرده‌است. عکس‌هایش را که می‌دید گاهی می‌خندید، گاهی اخم می‌کرد، گاهی لبخند می‌زد. درک این ارتباط فقط یک حدس نیست، بلکه باور قلبی من است، چراکه من به عنوان مادرش حضور محمدحسین را کاملاً حس می‌کنم.

دوست دارید نمونه‌ای از این درک حضور را بازگو کنید؟

سال گذشته منزل‌مان را عوض کرده و قدری بدهکار شده بودیم. برای آخرماه مبلغی چک داشتیم و راهی هم برای جور کردنش نبود. دلشکسته شروع کردم با عکس محمدحسین حرف زدن. دنبال چاره بودم. صبح از محل کارش تماس گرفتند. تعجب کردم. خیلی پیش نمی‌آمد با ما تماس بگیرند. گفتند خیری پیدا شده و مبلغی را تقبل کرده است که به طور وام قرض الحسنه به خانواده‌های شهدا بپردازیم. درست همان مبلغ چک را برای ما در نظر گرفته بودند. زدم زیر گریه و ماجرا را تعریف کردم. ایشان هم زد زیر گریه و گفت ما وام‌ها را بسته بودیم اما یک ربع پیش فرمانده اتاق من آمد و گفت (مبلغ ذکر شده) را برای خانواده شهید میردوستی در نظر بگیرید، برای خانواده قبلی من شخصاً جایگزین می‌کنم. اگر این لطف خدا و شفاعت و حضور شهدا نیست پس چیست؟

گویا شهید میردوستی از کودکی عاشق اهل بیت خصوصاً حضرت عباس(ع) بودند. این علاقه تا کجا بود؟

علاقه‌اش به حضرت عباس(ع) خیلی زیاد و عجیب بود. عکس‌ها و مستنداتش هست. محرم‌ها همیشه در مساجد و هیئت‌ها تیشرت می‌پوشید و سربند یا ابوالفضل(ع) می‌بست. حضرت عباس(ع) را الگوی خود قرار داده و رفتارش با برادرش بر همین اساس بود. پسر بزرگم سال ۹۲ در یک مأموریت از ناحیه چشم راست جانباز شد.

از آن به بعد محمدحسین بیشتر خودش را سپر برادرش می‌کرد. همیشه دعا می‌کرد مانند حضرت عباس(ع) به شهادت برسد و همین طور هم شد. آقا محمدحسین شهید صبح تاسوعاست و هر دو دستش قطع شد. روز قبل از شهادتش مدام به دوستانش می‌گفت من فردا شهید می‌شوم و آنها هم می‌خندیدند. وقتی می‌خواستند عکس یادگاری بگیرند، محمدحسین رسیده و گفته بود برای شهید فردایتان جا ندارید؟

حلقه‌اش انگشتر عقیقی بود. همان روز به یکی از دوستانش وصیت کرده و گفته بود من فردا شهید می‌شوم بعد از شهادتم انگشترم را به پسرم برسان. دوستش برایمان تعریف می‌کرد وقتی پیکرش را آوردند، یاد وصیتش افتادم. زیپ کاور را کشیدم، اما دستی ندیدم که انگشتر ببینم...

گفت‌وگو

«تا کربلا راهی نمانده» خستگی را بدر می‌کرد!

نگاهی به اشعار و شعارهای رایج در جبهه‌ها در گفت‌وگو با یک رزمنده دفاع مقدس

■ علیرضا محمدی

«عشق حسین ما را به این وادی کشانده». این روزها که بحث سفر عظیم و معنوی اربعین مطرح است، تصمیم گرفتیم به شعارها، اشعار و رجزهای رایج در جبهه‌های دفاع مقدس نگاهی بیندازیم که اغلب آنها ریشه در باورهای مذهبی رزمنده‌ها داشت. این شعارها آن قدر زیاد بود که می‌توان در خصوص آنها کتاب‌ها نوشت و خاطره‌ها بیان کرد. در گفت‌وگو با حمید میرزایی از رزمندگان لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) به مرور خاطرات ایشان در خصوص شعارهای رایج در جبهه‌های دفاع مقدس پرداختیم. روایت‌های این رزمنده دفاع مقدس را پیش‌رو دارید.

■ **یا زیارت یا شهادت**

یکی از شعارهایی که بسیار نزد رزمنده‌ها تکرار می‌شد و آن را روی تابلوها و دیوارهای پادگان‌ها و کنار جاده‌های مناطق عملیات زیاد می‌دیدیم، شعار «یا زیارت یا شهادت بود». خب آن زمان راه کربلا بسته بود و چون خصومت‌هایی بین ایران و عراق قبل از انقلاب هم وجود داشت، اغلب افراد مسن و حداقل میانسال به کربلا رفته بودند. بعد از پیروزی انقلاب و شروع جنگ هم که قاعدتاً کسی نمی‌توانست به زیارت عتبات عالیات برود. به همین دلیل اگر از هر رزمنده‌ای می‌پرسیدی چه آرزویی داری و دوست داری نهایت رزمندگی‌ات به کجا ختم شود، می‌گفت دوست دارم راه کربلا باز شود و به زیارت حرم مولایم اباعبدالله الحسین(ع) بروم. از طرف دیگر شوق شهادت یک غایت درونی برای رزمنده‌ها به شمار می‌رفت، این دو خواسته قلبی تبدیل به یک شعار عالی «یا زیارت یا شهادت» شده بود، یعنی یا دشمن را شکست می‌دهیم و راه کربلا را باز می‌کنیم که فیضی عظیم است، یا در این راه به شهادت می‌رسیم که آن هم یک سعادت و لیاقتی است که به خواست خدا می‌تواند نصیب یک رزمنده شود.

■ **تا کربلا راهی نمانده**

پیرو صحبت‌هایی که کردم، مقام و جایگاه کربلا نزد بچه‌های رزمنده را توضیح دادم. اصلاً آن موقع رفتن به این شهر زیارتی یک آرزوی دست نیافتنی به نظر می‌رسید. رزمنده‌ای که پای هیئت‌ها و روضه‌ها تربیت شده و به شوق شهادت و پیوستن به قافله سرخ اباعبدالله الحسین(ع) به جبهه آمده بود، چه سعادتی بالاتر از آنکه به زیارت کربلا نائل می‌شد؟ به همین دلیل نام «کربلا» در بسیاری از شعارها و اشعار جبهه‌ها دیده می‌شد.

این را هم اضافه کنم که جنگ تحمیلی به رغم خاطرات زیبایی که دارد، مملو از سختی‌ها و مشکلات متعدد بود. یک رزمنده در فضای جبهه‌ها گاه به قدری خسته می‌شد که چین به صورتش می‌افتاد و چشم‌هایش را خون می‌گرفت، اما یک شعار دلشاد کننده می‌توانست خستگی را از تن او رفع کند. بنابراین شعار «تا کربلا راهی نمانده» قلب‌ها را جلا می‌داد و روح‌ها را تازه می‌کرد. طوری که می‌توانست به یکباره خستگی را از دل خسته‌ترین رزمنده نیز خارج کند.

■ **لبخند بزن رزمنده**

شعار سومی که می‌خواهم به آن بپردازم، شعار «لبخند بزن رزمنده» است. البته مربوط به شعار قبلی هم می‌شود. چون هر دو شعار می‌خواستند خستگی را از تن و دل یک بچه رزمنده فعال در فضای جبهه‌ها خارج کنند. این شعار «لبخند بزن رزمنده» اگر چه شاید در نگاه اول برگرفته از باورهای دینی و مذهبی نباشد، ولی وقتی به احادیث رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که در آنها سفارش به خوش خلقی و اینکه «مؤمن اگرچه قلبش محزون اما چهره‌اش بشاش و خندان است» بسیار یاد می‌شود. آن روزها برای ما، یک رزمنده با اولیای الهی فرقی نداشت، همان مؤمن به خدا بود. به همین دلیل این شعار را می‌شد اینطور هم خواند که «لبخند بزن مؤمن خدا».

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۹۳۹

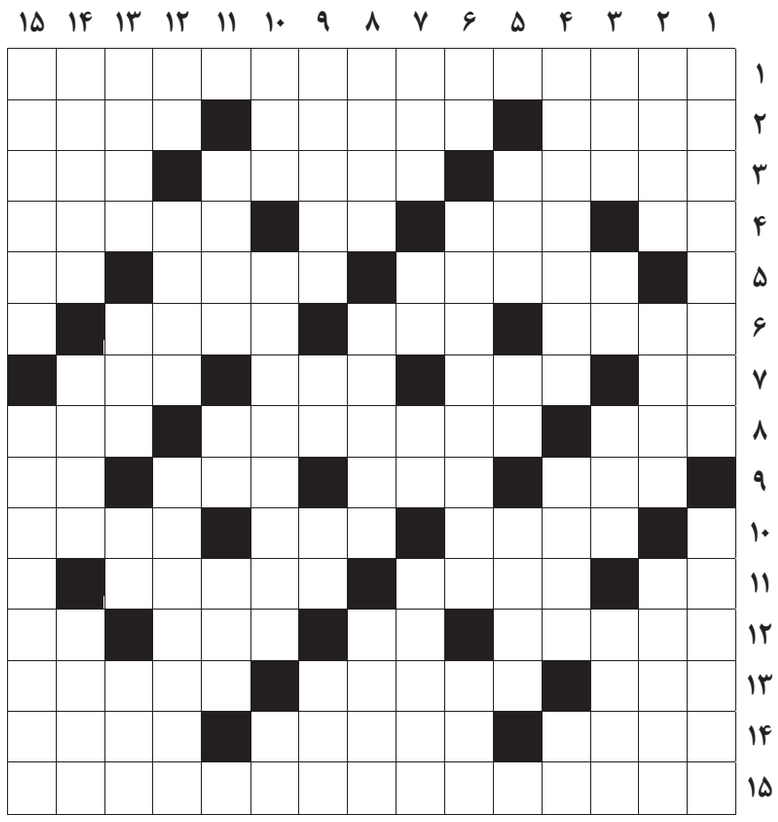

از راست به چپ

■۱- از نواب اربعه که در دوره غیبت صغری رابط بین مردم و امام زمان (عج) بود ■۲- لباس زنان هندی – گنجدار افسانه‌ای – مالیخولیا ■۳- پشیمانی – همراه قرائن – دشمن سخت ■۴- میوه خوب – فرش و گستردنی – سرای مهر – شهر مقر فرماندهی حزب نازی در دوران هیتلر ■۵ - پاکیزگی – جنین – آب بند ■۶- ماده مورد استفاده در صابون‌سازی – مقابل و برابر – پست و زبون ■۷- صورت – درس کشیدنی – رنگ دریا – واحد شمارش مو ■۸- رها و آزاد – خرده برنج – ضربه‌ای در تنیس ■۹- استخوان ران – واحد پول مولداوی – ساختمان – پسوند خریدار ■۱۰- ثابت و برقرار – منطقه قرمز تشک کشتی – اقبال ■۱۱- انتها – پشیمان – سقز فرنگی ■۱۲- رسانه صوتی – موضوع و مبحث – دستی – آش ■۱۳- از وسایل زورخانه – صاف و مسطح – شهری در ترکیه ■۱۴- دفینه و گنج – کاخ رهبران فرانسه – حصار و قلعه ■۱۵- خواستار مقام و منزلت بالاتر و بهتر بدون تجربه و آگاهی لازم

از بالا به پایین

■۱- مؤسس واحد اطلاعات و عملیات سپاه – از پرندگان بی‌پرواز ■۲- بی‌نقش و نگار – کلمه بچه‌ترسان – شعر ژاپنی ■۳- چین و شکن – درنوردیدن – فرار – پول استرالیا ■۴- قطعی برای سکه – نویسنده فرانسوی ال سید – چله کمان ■۵- سبکی در ورزش کونگ‌فو – آفت نباتی – جزیره‌ای در اندونزی ■۶- بچه می‌زند – از اماکن دیدنی تهران – از حبوبات ■۷- نسخه تدوین‌نشده فیلم – تپه و پشته – شراب – تولد یافته ■۸- داخل شدن – پایتخت لیختن اشتاین – واکسن ■۹- اطراف و پیرامون – حرف همراهی – گشوده – جنگ و نبرد ■۱۰- مادر بزرگ – تزئین و چراغانی – خدای دراویش ■۱۱- قهرمان افسانه‌ای آذری‌ها – نفس خسته – وفای به عهد ■۱۲- کافی – بازار و مسجدی در شیراز – بیزاری و تنفر ■۱۳- سفره – زباندار بی‌زبان – برگ برنده – حیوان موذی ■۱۴- خدعه در خرید و فروش – سفره – ناپیدا و مفقود ■۱۵- آرامش‌بخش دل‌ها – فرشتگان رحمت بیماران

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

		۷	۴					۹
			۶					
	۱	۹						۶
۵						۸		
				۵		۴		
۳		۴				۷		
	۵	۳			۷		۱	
۸				۳				
	۷				۹		۲	۸

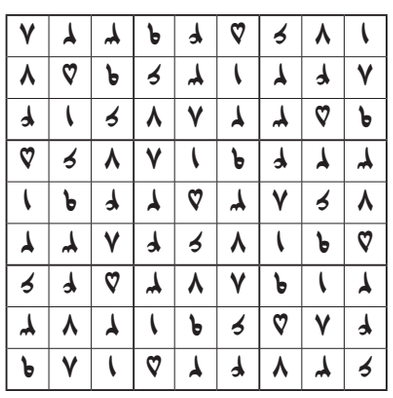

جدول کلمات متقاطع
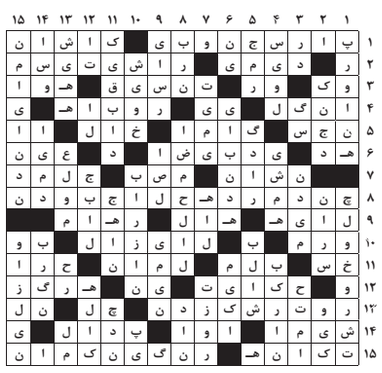
■ پاسخ جدول شماره ۶۸۳۸